

(( ))

ع استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان\*  
ع دانشجوی کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

نقد جامعه‌شناختی<sup>۱</sup> آثار ادبی، روشی است که به تحقیق و بررسی درباره طبقات مختلف جامعه و طرز رفتارها و کنشهای متفاوت و متشابه ساختارهای اجتماعی در دوره معینی از تاریخ می پردازد. «در این شیوه نقد، اثر ادبی از این دیدگاه که اجتماع و هنرمند و اثر او با یکدیگر رابطه ای زنده و جدایی ناپذیر دارند، مورد بحث و ارزیابی قرار می گیرد. بنابراین منتقد به دقت از زمان و مکانی که نویسنده در آن زیسته و اثر ادبی در آن بوجود آمده، آگاهی کامل به دست می آورد، تا بتواند اثر را به منزله واکنش روحیه هنرمند نسبت به جامعه و برداشت های او از محیط مورد مطالعه قرار دهد» (میرصادقی، ۱۳۷۷، ۲۶۷).

اهمیت نقد جامعه‌شناختی، در تفسیر و تبیین مشخصات جامعه شناختی یک دوره است. «چنین نقدی قادرست از طریق کمک به خواننده و آگاهان او که چرا پاره ای خطاها از مشخصات آثار ادبی عصر معینی است، بر معلومات وی بیفزاید-حتی می تواند ماهیت چنین خطاها را تبیین کند، اگر چه پی بردن به خطا بودن آنها فقط با تکیه بر معیارهای ادبی محض صورت می گیرد» (دیچز، ۵۵۲، ۱۳۶۹).

محمود دولت آبادی به شهادت آثارش یکی از توانا ترین داستان نویسان امروز ایران است. وی با انتشار رمان "جای خالی سلوچ" توانست جایگاه خود را در میان نویسندگان برجسته ادبیات داستانی تثبیت کند. تنوع و تعدد شاخصه های مثبت زبانی و ادبی دولت آبادی در این اثر با مضامینی از جمله فقر و گرسنگی، مناسبات زناشویی در شرایط نابسامان

Email: m.nasr@ltr.ui.ac.ir

\* نویسنده مسئول: ۰۹۱۳۳۰۳۲۶۹۴

اجتماعی، مصائب پایان‌ناپذیر مردم ستم‌دیده و رنج‌کشیده روستایی، اصلاحات ارضی و تقابل سنت و تجدد، همراه شده و در مجموع ستون فقرات هنر نویسندگی وی را تشکیل داده است.

نگارندگان این نوشتار برآنند تا با بررسی جامعه‌شناختی رمان «جای خالی سلوچ» رابطه میان آفرینش ادبی و اوضاع احوال اجتماعی و تاریخی نویسنده را مورد ارزیابی و تحلیل قرار دهند و راهگشای نوعی نگرش تازه در برخورد هنری و علمی با یک اثر ادبی باشند.

: نقد جامعه‌شناختی، جامعه روستایی، جامعه‌شناسی در ادبیات، محمود دولت‌آبادی، جای خالی سلوچ

## Sociological Criticism “Jaye Khaliye Solooch” Novel By “Mahmood Dolat Abaadi”

**M.R., Nasr Isfahaani**, *Assistant Professor of Persian Language and Literature, the University of Isfahan*

**M., Shamei**, *M.A. Student of Persian Language and Literature, the University of Isfahan*

### Abstract

Sociological criticism is method that proceed research and study society several division and different or homonym treatments style structure society in signal period in history. herein criticism style, works evaluate hence point of view that society and artist correspond live and inseparable mid. indeed critic learn completely from time and place that writer lived, until can studied works because of artist moral reflex into society and its idea from outside.

**Key words:** Sociological criticism, Society problems, Jaye khaly solooch, Mahmood dolat abaadi.

درونی به طور آشکارا از طریق این نوع ادبی وارد ادبیات شد.

”رمان با «دن کیشوت» اثر سروانتس، (شاعر و نویسنده اسپانیایی) تولد یافت و با «شاهزاده خانم کلو» نوشته مادام دولافایت (نویسنده فرانسوی) رو به کمال گذاشت” (میرصادقی، ۱۳۷۷، ۱۱۹). این نوع هنر کلامی که مبتنی بر ارزشها و تجارب انسانی بود از اواخر قرن ۱۷ بر اثر تحول و تکامل جامعه بورژوازی و رشد طبقه متوسط در اروپای غربی گسترش پیدا کرد و به صورت مستقل در نیمه نخست قرن ۱۸ در انگلستان قوام یافت.

اثر ادبی آینه ایست تمام نما که شخصیت نویسنده، افکار و اندیشه‌ها و زوایای آشکار و پنهان جامعه او در آن متجلی می‌شود؛ بدین وسیله خواننده می‌تواند به جهان درونی نویسنده راه یابد. در واقع شناخت اثر ادبی تا حد زیادی برابر است با شناخت نویسنده و دیدگاه‌های فکری و شرایط اجتماعی او. رمان نیز به عنوان یک نوع ادبی، تحولی تازه در ادبیات بوجود آورد و برای اولین بار خصوصیات عاطفی و تجزیه و تحلیل‌های

«والاس مارتین» در کتاب «نظریه‌های روایت» بر اساس تفسیر و نقدی جامعه‌شناختی آورده است:

«بیشتر منتقدان انگلیسی و آمریکایی بر این عقیده اند که رمان در سده هجدهم پا گرفت. منتقدانی که بر ویژگی‌های فنی رمان تاکید می‌کردند، بر این عقیده بودند که نقطه دید ذهنی و ثبت خود آگاه، آنگاه در ادبیات اهمیت یافت، که فلسفه، اندیشه سیاسی و جامعه بر استقلال فرد تاکید کردند. به زعم کسانی که رمان را نمایش واقعیت اجتماعی می‌دانند، ظهور رمان مقارن است با پیدایش طبقه متوسط به عنوان نیروی شکل دهنده تاریخ و پایان بخشیدن به دورانی که ادبیات، همه افراد جامعه را جز ثروتمندان، موجوداتی زمخت و مسخره و نالایق توجه جدی می‌شمرد. منتقدانی همچون «ایروینگ هاو» و «لزلی فیدلر» با «فیلیپ راو» و «تریلینگ» هم عقیده بودند که منشاء رمان را باید فرهنگ بورژوازی و میل آن به تملک مادی دانست؛ فرهنگی که شخصیت‌های رمان و جامعه را به سوی موقعیت کنونی ما سوق می‌دهد. در نتیجه، رمان به آسیب‌شناسی مسائل اجتماعی و فرهنگی مربوط است» (مارتین، ۱۳۸۲، ۸)

در گذشته، رسالت نخستین رمان، سرگرم‌کنندگی و لذت بخشی از رهگذر ارضاء عواطف و احساسات انسانی بود، به گونه‌ای که خوانندگان، ساعت‌های متمادی را، صرف خواندن رمان می‌کردند، اما به مرور زمان با گسترش قابلیت‌ها و توانمندی‌هایی که در این نوع پدیدار گشت، این قالب تاثیر گذار، تبدیل به عاملی برای گسترش اندیشه و خردورزی شد؛ «در دهه ۱۹۳۰ تعدادی از نویسندگان در جهان، بویژه در آمریکا علاقه خاصی به اصلاحات اجتماعی نشان دادند و در کاربردهای ادبیات در خیزش پرولتاریا به شدت تاکید می‌کردند؛ برخی از آنها نیز بر این باور بودند که ماتریالیسم دیالکتیک می

تواند مبنایی برای حل معضلات باشد یا جهانی‌بینی‌ای فراهم آورد تا ادبیات در آن بتواند چه در عرصه عمل و چه در مجادلات نقش داشته باشد (گرین، ۲۶۸، ۱۳۷۶). بدین ترتیب، به مرور زمان گونه‌های مختلف رمان، از جمله رمان اجتماعی، اعترافی، انعکاسی، پاورقی، پلیسی، تمثیلی و تاریخی بوجود آمد.

ادبیات نهادی اجتماعی و رمان<sup>۱</sup>، از جمله گویاترین و بلیغ‌ترین شکل‌های ادبی همخوان با این نهاد است. «ارزش بسیار ویژه رمان حاصل آنست که چیزی غیر از شعرها و یا مطالب سیاسی به انسانها عرضه می‌دارد: شیوه‌های احساس کردن و زیستن در اعماق وجود آدمی، شیوه‌های درک دیگری، خودشناسی، دوست داشتن و به شوق آمدن» (سرژ، ۱۳۷۷، ۴۲۵). باید دانست که همه این دیدگاه‌ها در ساحت نگاهی اجتماعی مطرح می‌شود. حتی آنگاه که نویسنده می‌کوشد تا نفسانیات آدمی را سازمان دهد و بدی یا خوبی رفتاری را بر خواننده آشکار سازد، ناخودآگاه مخاطبان خود را در مواجهه با رویکردی اجتماعی و ارتباطی چندسویه تلقی می‌کند.

«جامعه‌شناسی ادبیات<sup>۲</sup>، رشته‌ای از مطالعات ادبی است که رابطه میان آثار ادبی و اوضاع و احوال اجتماعی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و شامل بررسی چگونگی سواد و آگاهی در جامعه و انواع مخاطب، روش‌های نشر و عرضه‌های نمایشی و همچنین وضعیت طبقاتی و موقعیت اجتماعی نویسندگان و خوانندگان است

1 - novel

2 - sociology of literature

اجتماعی همخوان است و یا با آنها رابطه‌ای درک پذیر دارد و منظور از جامعه‌شناسی اثر ادبی یا کتاب، بررسی‌های جامعه‌شناختی درباره، چاپ، پخش، دریافت و پذیرش آثار ادبی است که بالطبع الگویی وام‌گرفته از اقتصاد است (ر.ک. اسکارپیت، ۱۵، ۱۳۷۴). بنابراین باید میان عنوان «جامعه‌شناسی ادبیات» و «جامعه‌شناسی در ادبیات» تمایز قائل شد؛ بدین ترتیب که «جامعه‌شناسی ادبیات» بیشتر برای مطالعات کمی و آماری و موضوعاتی نظیر مصرف سرانه کاغذ در یک کشور، شمار کتابها در یک سال، تیراژ آنها و مسائلی از این قبیل به کار می‌رود و «جامعه‌شناسی در ادبیات» برای مطالعات محتوایی و متون و آثاری است که در شناخت بهتر عصر پدید آمدن متون ادبی می‌توانند مفید واقع شوند؛ هر چند که این دو مقوله بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند (ر.ک. وحید، ۱۳۸۷، ۲۹).

«اهمیت این دیدگاه به حدی است که یکی از جامعه‌شناسان قرن نوزدهم مدعی بود که جامعه اروپای قرن نوزدهم و ویژگی‌های اقتصادی و مناسبات اجتماعی حاکم بر آن را بیشتر از رمان‌های بالزاک درک کرده تا با مطالعه صدها کتاب اقتصادی و جامعه‌شناسی» (دقیقیان، بی تا، ۵۴). به همین جهت است که اسکولز معتقد است «برای آنکس که هدفش درک داستان است، ترکیب مسائل تاریخی و تخیلی اهمیتی حیاتی می‌یابد؛ چراکه درک ما از داستان، بستگی به فهم نوع رابطه‌ی هر اثر خاص با زندگی دارد» (اسکولز، ۱۳۸۳، ۸). محمد علی جمالزاده نیز در مقدمه «یکی بود یکی نبود» می‌گوید:

«می‌توان گفت که رمان بهترین آئینه‌ایست برای نمایاندن احوالات اخلاقی و سجایای مخصوصه ملل و اقوام؛ چنانچه برای شناختن ملت روسیه از دور، هیچ

«(میرصادقی، ۱۳۷۷، ۷۴).» بنیاد نقد اجتماعی، بر این فکر است که آثار ادبی همواره محصول و مولود حیات و محیط اجتماعی است. از این رو بسیاری از منتقدان اخیر سعی ورزیده‌اند که علل و موجبات تحول اسالیب و تغییر فنون و انواع را در ادبیات، فقط از طریق تحقیق در اوضاع و احوال اجتماعی بیان نمایند» (زرین کوب، ۱۳۶۹، ۴۴). به بیان دیگر، آثار ادبی و بویژه رمان همچنانکه به عنوان پدیده‌هایی هستند که در زبان اتفاق می‌افتند، خود به عنوان آثاری اجتماعی معلول عوامل و شرایطی هستند که نویسنده و انگیزه‌های او را شکل می‌بخشند.

مسئله رابطه جامعه با ادبیات، از زمان پیدایش اولین آثار ادبی مورد توجه اندیشمندان بوده است. اولین بار افلاطون است که از دیدگاهی اجتماعی، ادبیات و مفید بودن یا نبود بودن آن را برای مردم اجتماع مورد توجه قرار می‌دهد. اما تدوین نظریه‌ای جامعه‌شناختی در در باب رابطه اجتماع و ادبیات به اواخر قرن نوزدهم میلادی باز می‌گردد (عسگری حسنلو، ۱۳۸۶، ۱۹).

«جامعه‌شناسی در ادبیات» به عنوان یکی از شاخه‌های تخصصی جامعه‌شناسی در اواخر قرن نوزدهم شکل گرفت و در قرن بیستم با اندیشه‌ها و آثار «جرج لوکاج»، (فیلسوف مجارستانی) وارد مرحله تازه‌ای شد. علاوه بر لوکاج، متفکران بزرگی همچون «اریش کوهلر»، «لوسین گلدمن» و «میخائیل باختین»، هر یک به نوبه خود، در شکل‌گیری و شکوفایی این رشته، سهم بسزائی داشتند. در حقیقت مراد از «جامعه‌شناسی در ادبیات»، جامعه‌شناسی آفرینش ادبی است (نه جامعه‌شناسی کتاب). «این شیوه جامعه‌شناسی، اثر را پدیده‌ای اجتماعی می‌داند و معتقد است که ساختارهای جهان آثار ادبی با ساختارهای ذهنی برخی از گروه‌های

قانع کننده از احساسات خاص و ارزش های حاکم بر جامعه.

۲- سوال درباره مهارت نویسنده در تشریح تفاوت های دو جامعه و یا جناح بندی ها و طبقات درونی آن.

۳- سوال درباره رابطه متقابل جامعه و شخصیت های مورد بحث داستان (ر. ک. پک، ۱۳۶۶، ۷۷).

بر این سه سوال می توان مورد چهارمی نیز افزود؛ بدین صورت که چه عوامل و شرایط اجتماعی و تاریخی، در ایجاد ذهنیت و اندیشه نویسنده و خلق اثر تاثیر داشته است؟ به منظور آشنایی هر چه بیشتر خوانندگان با متن رمان «جای خالی سلوچ»، نخست به بیان خلاصه داستان و سپس به تحلیل جامعه شناختی آن می پردازیم.

« »

شخصیت های اصلی: مرگان (شخصیت اصلی آشکار)، سلوچ (شخصیت اصلی پنهان)  
شخصیت های فرعی: عباس، ابراو، هاجر، ملامان، سردار، سالار، علی گناو و ...

داستان "جای خالی سلوچ" روایت دردمندانه سیر تباه شدگی یک خانواده روستایی در ارتباط با زمین است. این داستان حکایت تنازع بقا و کشاکش انسانی است که در گیر و دار با یکدیگر و جزر و مد های زمانه گرفتار شده اند. گره داستان، پیرامون محور شخصیت مرکزی - اما غائب - "سلوچ"، همسر "مرگان" شکل می گیرد (شهرزاد، ۱۳۸۲، ۱۴۷). عزیمت ناگهانی و پیش بینی نشده سلوچ به مرگان اجازه می دهد تا به نحوی چشمگیر به حیطة داستان گام بگذارد و نه تنها او، بلکه تمامی شخصیت های داستان در ارتباط با کوچ "سلوچ" از خود واکنش نشان دهند. آشفستگی ناشی از

راهی بهتر از خواندن کتابهای «تولستوی» و «داستایوفسکی» نیست و یا برای یک نفر بیگانه ای که بخواهد ایرانیان را بشناسد، هیچ چیز بهتر از کتاب «حاجی بابا» موریه و «جنگ ترکمان» و «قنبر علی» گوینو نیست" (جمالزاده، ۱۳۰۱، مقدمه کتاب).

البته این نکته را باید در نظر داشت که گاهی هنرمندان و ادیبان با زمانه خود نوعی تضاد و درگیری داشته اند. به همین جهت نشانی از بازتاب آئینه وار جامعه در آثار آنها یافت نمی شود. در این ارتباط "رنه ولک" و "آوستین وارن" معتقدند: "تنها زمانی که با قطعیت اثبات شود جبر اجتماعی تعیین کننده اشکال هنری است می توان چنین سوالی را مطرح کرد که آیا نگرش های اجتماعی می توانند جزء سازنده اثر هنری شوند و به عنوان موثری از ارزش هنری در آن جای بگیرند یا نه. می توان چنین استدلال کرد که "حقیقت اجتماعی" اگر چه به خودی خود ارزش هنری نیست، می تواند به کمک ارزشهای هنری مانند پیچیدگی و انسجام بیاید. اما این کار ضرورتی ندارد. آثار ادبی عظیمی وجود دارند که با جامعه مناسبت زیادی ندارند، یا به کلی با آن بی ارتباطند. ادبیات اجتماعی، فقط یکی از انواع ادبیات است و در نظریه ادبی اهمیت اساسی ندارد، مگر اینکه معتقد باشیم ادبیات در درجه اول تقلید زندگی است؛ یا تقلید زندگی اجتماعی به طور اخص. اما ادبیات بدیل جامعه شناسی و سیاست نیست. ادبیات علت و هدف های خاص خود را دارد" (ولک، ۱۱۹، ۱۳۷۳). بنا بر گفته "جان پک" برای شناخت دقیق جامعه مورد نظر نویسنده و اثر او، سه سوال را باید مطرح کرد:

۱- سوال در مورد دنیایی که نویسنده عرضه کرده است، به خصوص سوال در مورد قدرت او در ارائه تصاویر

□ □

"نخستین مسئله ای که جامعه‌شناسی رمان می‌بایست بدان بپردازد، موضوع رابطه میان خود فرم رمانی و ساختار محیط اجتماعی است که این فرم در درون آن تکامل یافته است" (گلدمن، ۱۳۷۱، ۲۸). "اثر هنری از طریق ویژگی شکلی و تکنیک‌هایی که برای آفرینش این ویژگی به کار می‌رود، با واقعیت مواجه می‌شود در نتیجه، برای استخراج مضمون جامعه‌شناسی رمان باید روش‌هایی را که «فرانکاستل» در مورد هنرهای تجسمی به کار برد، مورد استفاده قرار داد. بینش تاریخ‌نویسی تطبیقی او در مورد انواع شکل‌ها سبب شد که او به خوبی به ماهیت واقعی اجتماعی هنر پی ببرد (زرافا، ۱۳۸۶، ۱۶). به همین جهت است که «ایان وات» با اصرار تمام می‌گوید: «یک سوال هست که در قالب رمان، بسیار دقیقتر از هر قالب ادبی دیگر می‌تواند مطرح شود؛ و آن همانا مساله تطابق میان اثر ادبی با واقعیتی است که اثر از آن تقلید می‌کند» (آلوت، ۱۳۸۰، ۷۴).

رمان "جای خالی سلوچ" روایت به تصویر کشیدن مبارزه انسان در جهان و بیان طنز تلخ دگرگونی‌های تاریخی و اجتماعی جامعه روستایی است، حکایت تنازع بقا و کشاکش انسان‌هایی است که در گیر و دار زندگی و جزر و مد‌های زمانه گرفتار شده‌اند و از حداقل امکانات، بی بهره مانده‌اند. این رمان با انعکاس بخشیدن فرهنگ و آداب و رسوم مردمان روستای زمینج و نمایاندن روابط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی روستائیان و همچنین شرح حوزه‌های جامعه‌شناختی و روانشناختی منطقه‌ای خاص، چشمگیرترین و برجسته‌ترین وقایع دهه ۴۰-۵۰ را به نمایش می‌گذارد. مضامین این رمان در داستان‌هایی که دولت‌آبادی پیش از این نوشته، وجود داشته، خصوصاً مسئله غیبت مرد و تنها

هجرت "سلوچ"، خانه را بیش از پیش با خطراتی روبرو می‌کند. این خطرات از هنگامی بر خانواده "سلوچ" سایه انداخته بود که مرد خانه بیکار مانده و با مشاهده فقر، ناچار شده تا دست یاری به سوی دیگران دراز کند. اهالی روستا نیز با هجوم آوردن به خانه "مرگان" و تحت فشار قراردادن او و فرزندانش (عباس و ابرو و هاجر) در جهت کسب منافع خود می‌اندیشیدند. بدین ترتیب "مرگان" به عنوان زنی تنها و بی‌یاور، مسوول برآوردن نیازهای مادی و عاطفی خانواده می‌شود و در طول داستان مورد سوء استفاده‌های دیگر مردان ده قرار می‌گیرد. دشمنی دو برادر (عباس و ابرو) و بی‌توجهی به کودکی بر بادرفته هاجر (کوچکترین فرزند مرگان) اساس خانواده را تهدید می‌کند. هریک از اعضای خانواده برای بقای زندگی خود - و نه خانواده - می‌کوشد تا بتواند تنها لقمه نانی را برای پایان روز تهیه کند. حوادث داستان یکی پس از دیگری اتفاق می‌افتد. فروختن زمین‌های روستا و کوچ به شهرها، بی‌کاری و ناداری، درگیری عباس با شتر بهار مست و دیوانه شدن او، وضع فجیع مناسبات زناشویی و در نهایت تجاوز به مرگان توسط سردار (یکی از اهالی روستا) مهمترین حوادث<sup>۱</sup> داستان هستند که عمل داستانی<sup>۲</sup> را به نقطه اوج<sup>۳</sup> می‌کشاند و در نهایت داستان با فرودی دلنشین و نمادین به پایان می‌رسد. فقر و بی‌عدالتی، تجاوز به حقوق زنان، فریب روستائیان با طرحی به نام اصلاحات ارضی توسط رژیم حاکم در زیر پوششی تبلیغاتی، از جمله مضمون‌های اصلی این رمان به شمار می‌آیند.

1 -incident

2 -action

3 -climax

میان دیگرانی که بسا اوقات رقیب و دشمنی برای بهره‌گیری از امکانات موجود، بیش نیستند؛ ناتوانیش در چیره‌شدن بر محدودیت‌های جسمانی خود از درد و بیماری تا مصائب خستگی‌پذیر و پایان‌ناپذیر؛ حقارتش در مقابل نیروهای کلان سیاسی و اقتصادی و همچنین سیر تحولات اجتماعی؛ و بی‌قراری و بی‌ثباتی کلیت وجود و مجموع روابطش با دیگران. در این میان، رمان با حس‌همدردی نسبت به سرنوشت انسان، جزئیات و سیر دردناک آن را بازگو می‌کند و از سطح بازتاب‌دهنده یک دید خاص نسبت به امور، به سطح بازتاب‌دهنده جدی واقعیت زندگی ارتقاء می‌یابد.

شاید بتوان گفت پرداختن به مسائل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، اساسی‌ترین دغدغه ذهنی دولت‌آبادی بوده است، لذا به تحلیل و بررسی این ساختارها می‌پردازیم.

»

«

جامعه‌شناسی تاریخی زن در روستاهای ایران بویژه پس از نوشته شدن آثار داستانی و خاطرات جهانگردان در حدود ۱۵۰ سال اخیر نشان می‌دهد که زن به عنوان نیمی از پیکره جامعه، چگونه در بسیاری از موارد قربانی هوس، معاملات اقتصادی، سودجویی و منزلت اجتماعی مردان قرار گرفته است. این که خانواده‌ای به سبب فقر اقتصادی مجبور می‌شود دختر خردسال و نابالغ خویش را به مردی عیالوار و چند برابر سن او بدهد و با این کار با همه هستی دختر خویش بازی کند، تقلیل منزلت وجودی و اجتماعی زن است از شخصیتی موثر و فعال در خانواده و جامعه به شخصیتی منفعل و کالا صفت.

گذشتن اعضای خانواده در داستان «مرد»، «باشبیرو» و «هجرت سلیمان» به چشم می‌خورد، با این تفاوت که در این داستان شدت و حدت بیشتری به خود گرفته است. «اصولا در داستان‌هایی که در فاصله زمانی دهه‌های ۴۰-۵۰ نوشته شده‌اند، مقولاتی همچون تقابل ارزشهای اصیل سنتی با ارزشهای جدید مادی، گذر از زندگی روستایی به زندگی شهری و در یک عبارت، تقابل سنت و مدرنیته در تمام ساحت‌های آن، مورد توجه و دقت نویسندگان قرار گرفته است و نویسندگان عمدتاً در آثار خود، به تشریح پیامدهای ترک سنت و روی آوردن تمام‌عیار به مظاهر مدرنیته پرداخته‌اند» (غلام، ۱۳۸۳، ۴۴).

در این دوران جامعه ایران در حالت بن‌بست گونه‌ای قرار داشت و نظم کهنه اجتماعی و سیاسی به سرحد کهنگی و پوسیدگی رسیده بود؛ اما از آنجایی که نظم نو از پویایی و برندگی خاصی برخوردار نبود، در نهایت جامعه در حالت ضعف و انحطاط به حیات خود ادامه می‌داد. در واقع نظم نو به حالت خود، حاصل فرایند ادغام اقتصاد و فرهنگ جامعه در اقتصاد و فرهنگ جهانی بود.

دولت‌آبادی با انتخاب سبک واقع‌گرایانه کلی‌ترین و عمیق‌ترین مسائل زندگی را در تجرید از مسائل جزئی و خرد و حاشیه‌ای به تصویر در می‌آورد. در متن این روایت، نه جزئیات زندگی و کار و کوششهای شخصی انسان، که سرنوشت کلی او در جهان و جامعه با وضوح و دقت ریز بینانه‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرد. از آنجا که این مطالعه و بررسی از دیدی انتقادی نسبت به محدودیت‌های هستی و از زندگی اجتماعی انجام می‌گیرد، نگرشی بدبینانه به سرنوشت انسان دارد و اموری را مورد توجه قرار می‌دهد که حکایت از ضعف و حقارت انسان دارند؛ اموری چون محکومیت انسان به زندگی در

نقد نویسنده از این زاویه به جامعه روزگار خردسالی خود نقدی است هم جامعه‌شناختی و هم انسان‌شناختی که او را به اعتراض بر فرهنگ و مناسبات اجتماعی محیط و روزگار وا می‌دارد. همچنین نمایش جایگاه زن به عنوان جنس دوم از دیگر زمینه‌هایی است که اثر آقای دولت آبادی دنبال می‌کند.

رمان واقع‌گرای اجتماعی این ویژگی را در بر دارد که کردار و شرایط شخصیت‌ها را بر مبنای موقعیتی تاریخی و اجتماعی، به شیوه‌ای حقیقی، موضوع و مضمون خاص خود قرار دهد و اشخاص داستان را به عنوان افرادی متعلق به یک عصر و زمانه و یک قشر اجتماعی خاص معرفی کند؛ چنین رمانی به شرح خصلت‌های اخلاقی و آداب و رسوم بسنده نمی‌کند، بلکه این مقوله‌ها را به گونه‌ای متمایز و منحصر به فرد و گویی برگرفته از الگویی حقیقی و زنده نشان می‌دهد. نویسنده بدون اینکه کیفیتی مدرنیستی برای جامعه تعریف کند، می‌کوشد تا اثری چند وجهی و چند صدایی بیافریند؛ علاوه بر صدای نقد اصلاحات ارضی، صدای نقد فرهنگ و تربیت خانوارهای ضعیف و نیز صدای نقد فرهنگ غالب بر تعین جنسیت و تمایز و تبعیض‌های ناروا، از جمله کوشش‌های نویسنده است. با این همه باید توجه داشت مدرنیسم حاکم بر این اثر بیشتر از نوع مدرنیسم نیمه نخست قرن ۲۰ است که تا این اواخر در گوشه و کنار جامعه ایران قابل مصداق‌یابی بود؛ یعنی مدرنیسمی متکی بر تصویرها و تعبیرهایی ایدئولوژی محور، بویژه با نگاهی حزبی و تبیین‌های اجتماعی اقتصاد مدار.

نکته قابل توجه دیگر اینست که رئالیسم حاکم بر داستان هرگونه نقش رمانتیک را از وجود زن می‌گیرد و بیش از همه خشونت و فقر و زحمت را به رخ خواننده می‌

کشد؛ با این همه نمایش رفتار مردی که در پی تصاحب زن روستایی شوی گم کرده است از وجهه‌ای خاص برخوردار است. می‌توان گفت رفتار چنین مردانی، از انگیزه‌های اقتصادی به سلطه‌گری کشیده می‌شود و فضایی محدود و جغرافیایی تنگ را به نمایش می‌گذارد؛ در حوزه‌ای که مشخصاً روزگار برای او و محیطش پدید آورده است و هیچ توجیهی برای تسکین تعارض عناصر رمانتیک و خشونت اجتماعی (و البته نه خشونت نوازنده عشق) باقی نمی‌گذارد. «جای خالی سلوچ» از همان دسته متونی است که به قول جامعه‌شناسان ادبیات بویژه در حوزه رئالیسم اجتماعی، محافظه‌کاری و سلطه‌طلبی فرهنگی و اقتصادی شرم‌آور را به تصویر می‌کشد و میان سلطه اقتصادی بر زن و منزلت اجتماعی و تغذلی او فاصله‌ای نمی‌گذارد. «مرگان» - شیر زن کاردان و روزگار دیده و شخصیت اصلی داستان - یک تنه با مصائب روزمره دست و پنجه نرم می‌کند. کنشهای مرگان اغلب غیرسنستی و مردسالار است. یکی از این کنشها دفاع در برابر سالار عبدالله (از اهالی روستای زمینج) است. سالار از مرگان می‌خواهد در ازای گندمی که به سلوچ داده، مس‌آلات او را بردارد. مرگان با چنگ و دندان از حق خود دفاع می‌کند، تا جایی که با سالار درگیر می‌شود، به سوی او خیز برمی‌دارد و بیضه‌هایش را می‌کشد. سالار کوتاه می‌آید و از حق خود می‌گذرد.

«مرگان که خون به دست و پایش دویده بود، از جا برخاست و هرآی کرد:

سورخیز برو بیرون مردکۀ خام طمع، فد و قواره‌ات را از خانه من ببر بیرون! بین چه اولدرم بلدرمی برای من راه انداخته، گفتار!

سالار با دیگ و تاس و مشربه‌ای که به دست داشت به سوی در هجوم برد. مرگان از پشت سر به سالار پرید،



بیابان انداخت. شب؛ مرگان خود را به درون شب انداخت. خود را رها کرد و دست از دهان برداشت. بیابان همه فریاد و شب همه شیون. زوزه شغال‌ها. زوزه شغال‌ها" (ص ۳۰۰).

"... رهایی از دیگران آسان است. رهایی از خود دشوار است... حتی ناداری را می‌توان از یاد برد، اما برخورد دو گزینه را نه! برخوردی به خشونت در هم شکستن دو چنار در طوفان. نه؛ نمی‌توان حل کرد. نمی‌توان هضمش کرد. گرهی نیست که بتوان بازش کرد. نه بدست و نه به دندان. هر چه بدان می‌پردازی کورتر می‌شود. گنگ تر می‌شود. بیشتر در هم می‌پیچاندت. و اگر نخواهی بدان پردازای و به آن بیندیشی، کلافه ات می‌کند. کلافه ترت می‌کند" (ص ۳۰۵).

هاجر(دختر خانواده)، مظلوم‌ترین، کوچکترین و بی‌آزارترین شخصیت در داستان است. او که به تازگی سن بلوغ را پشت سر گذرانده، با چندین مشکل روبروست. نخست نداشتن امنیت در خانواده است؛ به طوری که حتی از عباس، برادر بزرگتر خود کتک می‌خورد. دوم ازدواج ناخواسته با مردی که پیش از این ازدواج کرده و هم سن سلوچ است. ترس از هماغوشی با مردی که ۳۰ - ۲۰ سال بزرگتر است، تمامی وجود هاجر را دربر می‌گیرد. او که هنوز دوران کودکی را پشت سر نگذاشته و معنای عروسی کردن را نمی‌داند، باید به خواسته‌های مرد حریصی به نام «علی گناو» نیز پاسخ مثبت دهد.

"جیغ و جیغ و جیغ! نیزه‌های شکسته‌ای به دل شب. صدای پریشان هاجر در کوچه‌های زمینج. نه! وای ... نه جان، وای ... نه جان هوووی ... به دادم برس نه! چغوکوی از دام باشه‌ای بگریزد. علی گناو در پی او بود. می‌دوید و در حال گره‌بند مویی تبتانش را می‌بست.

مندیل او را از سرکشید و به ته اتاق پراند. سالار برگشت، مرگان بال قبای او را گرفت، سالار ناچار از این شد که دیگ و تاس و مشربه را به سویی بیندازد و با مرگان گلاویز شود. مرگان با سالار گلاویز شد. سالار نمی‌دانست چه باید بکند. مرگان میان پاهای سالار نشسته، دست به قاچ مرد برده بود. سالار، فریاد در گلو، تقلا می‌کرد تا خود را برهاند. اما مرگان او را رها نمی‌کرد، می‌کشید، می‌پیچاند و می‌کشید" (ص ۳۱ و ۳۲).

محیط روستا، شرایطی را بوجود می‌آورد تا مرگان با شهامتی باورنکردنی در برابر حقوق خود پایداری کند. دیگر زن و مرد بودن در میان نیست. او برای نجات خود و خانواده‌اش از ناداری و مصائب پایان‌ناپذیر و به واسطه بلندطبعی و همت نستوهش، به انجام سرسخت‌ترین و پست‌ترین کارها تن در می‌دهد؛ از تمیز کردن خانه اهالی روستا تا دوشیدن شیر گاو و کندن قبر در سرمای استخوان‌سوز کویر. گرفتاری‌های مرگان تمامی ندارد، کوچ ناگهانی سلوچ، افسردگی و پیری نابهنگام عباس، ازدواج نادرست هاجر، جدال نابرابر ابرو و در نهایت تجاوز ناجوانمردانه سردار (یکی از اهالی روستا) به مرگان همه و همه مصائب پایان‌ناپذیر سرسخت‌ترین زن روستای "زمینج" است. ثمره این دست‌وپا زدن، بزرگ‌ترین پیامد و آسیب اجتماعی-فرهنگی را برای جامعه روستایی به ارمغان می‌آورد. مرگان از ترس آنکه مبدا به او تهمت بی‌ناموسی و بی‌عفتی بزنند با آنکه تعادل روحی-روانی خود را از دست داده است سکوت اختیار می‌کند، اما این احساس تلخ، همچنان او را می‌آزارد.

"وحشت! وحشت به تمامی او را در خود گرفت. دست بر دهان گذاشت تا جلوی نعره اش را بگیرد. نعره در گلویش گلوله شده بود... بیابان؛ مرگان خود را به

هاجر میان بازوهای مادرش پنهان شد. گم شد. چنانکه پنداری مرگان، باد را در آغوش گرفته باشد. گریه، گریه. گریه‌ای شکسته، به بیمی عمیق آمیخته و شکن شکن هول، در صدای نازک دختر ... علی گناو دهن دختر را با کف دست پهن و زمختش بست و پا به کوچه گذاشت.

-دیگر کولی بازی تا چه حد! خیال داری آبرو ریزی کنی؟! صدایت را ببر دیگر بزغاله!" (ص ۲۸۵-۲۸۳).

نکته جالب توجه دیگر در این رمان در «پیشانی نوشت» یا «صفحه اهدائیه» مشاهده می‌شود. نویسنده با عبارت «به احترام مادران ما» تلویحا به این نکته اشاره می‌کند که این داستان احتمالا جنبه‌ای زندگی‌نامه‌ای داشته و نویسنده در آفرینش و پردازش شخصیت‌های روایت خود از نمونه‌هایی زنده و حقیقی الهام گرفته است؛ افرادی که با آنها نسبت یا خویشاوندی‌ای نزدیک داشته و رفتار و اندیشه‌هایشان برای نویسنده ملموس بوده است. همچنین بیانگر احترام و علاقه و قدردانی نویسنده از همه مادران ایران زمین بوده است.

"در کل باید گفت موقعیت زن ایرانی در رمان «جای خالی سلوچ» از سه زاویه مورد توجه واقع شده است:

۱-زنی که شویش - از روی ناچاری - به طور ناگهانی برای همیشه او را ترک می‌کند و به مقصدی نامعلوم می‌رود و زن را با تمامی مشکلات تنها رها می‌کند؛ مثل مرگان که شویش (سلوچ) او را با دردها و رنج‌هایش به حال خود وا می‌گذارد و می‌رود.

۲-زنی که شوی او سرش هوو می‌آورد، مثل رقیه که علی گناو سر او با هاجر ازدواج می‌کند.

۳-زنی که در سنین کودکی به اجبار وادارش کرده اند به خانه شوهر برود؛ مثل هاجر" (قربانی، ۱۳۷۳، ۱۳۳).

»

«

داستان "جای خالی سلوچ" یکی از قوی‌ترین داستان‌هایی است که راجع به فقر و مبارزه انسان به خاطر حیات، نوشته شده است. فقر و تنگدستی باعث شده تا مرگان به عنوان زنی تنها و بی‌یاور دستخوش هوی و هوسبازی‌های مردان ده شود، مردانی که تنها در فکر برآوردن و ارضاء نیازهای جنسی خود هستند و به زنان با دیده‌ابزاری می‌نگرند. کوچ سلوچ ناشی از نوعی احساس پوچی، تنهایی، سرگشتگی و درماندگی و فقر است؛ احساس بی‌هویتی اوست نسبت به زندگی. او فرزند زمانه‌ای است که رو به اضمحلال دارد. رهاورد نبود سلوچ در جامعه‌ای که ارزش‌های مرد سالار بر آن حکم فرماست، جز تیره‌روزی و سیاه‌بختی، ثمره‌ای ندارد. او که زمانی "از هر انگشتش هنری می‌چکید" و تنور مالی و لارویی و تاق زنی و نجاری و نعل‌بندی و پشته‌کشی شغل اصلی‌اش بود، اکنون وامانده و سرگشته از روستای خود دلبریده و به ناکجا آباد سفر کرده است. نبود سلوچ، نشانه‌فقدان نیروی کار و سنتها و آیین هاست. نبرد سلوچ، نبرد با خود است. گویی سلوچ پیش از دیگران متوجه نابودی روستا می‌شود و پیش از آنکه مصائب اقتصادی روستا به اوج خود برسد، کوچ می‌کند. ناامیدی و یاس، در وجود این مرد باعث می‌شود تا هیچ‌گونه همبستگی دوگانه‌ای، با همسرش (مرگان) نداشته باشد. محل سکونت خانواده سلوچ نیز با شرایط زندگی و احساسات ساکنان آن پیوندی تنگاتنگ دارد. سقف شکسته ایوان، مظهر خانواده‌ای بی‌سرپرست است

«عباس با پوز میان داو خوابید و اولین چیزی که به نظرش رسید اینکه زیر فحش و لگدهای کدخدا یکی از کپه‌های سکه را بقاپد؛ برج کوچک قرانی‌های پسر سالار را، از زیر چنگ گرفت و یکجا با خاک و خُل مشت کرد ... عباس، مشت پرسکه‌اش را همراه خاک و خل و نرمه سرگین‌های کهنه به دهان ریخت و لب‌هایش مثل دو تا گردوی خشک بالا آمدند» (همان، ص ۱۳۸).

گرسنگی و تلاش برای کسب رزق و روزی، اغلب به یکی از اساسی‌ترین مضمون‌های داستان تبدیل می‌شود و در سراسر رمان سایه می‌افکند و شخصیت‌های داستان از آغاز تا انجام، با جهل و آشفتگی و عدم امنیت اجتماعی دست به گریبان هستند. خانواده سلوچ به اندازه یک روز هم پس انداز ندارند و چه بسا اگر نتوانند نان یک شب خود را فراهم کنند با شکم گرسنه می‌خوابند.

«- {عباس} روده‌هایم دارند همدیگر را می‌چوند.

- {ابراو} تو که هر چه صبح بود لب‌باندی.

- {عباس} همه‌اش چی بود؟ بیا!

- عباس دست به ته جیبش برد و نرمه نان‌هایی را که با خاک و خل قاطی شده بودند بیرون آورد و جلوی روی برادرش گرفت:

- بیا! بجو. ته دلت را می‌گیرد.

- ابراو ناچار و نیز با اکراه دستش را پیش برد و خاکه نان‌ها را گرفت، روی زبان ریخت، دهان بزرگش را بست و آرواره‌ها را به کار انداخت. نیم لقمه قورت داد» (ص ۴۵).

## ع ع

در اواخر دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهه ۱۳۴۰، جدال محمد رضا پهلوی با کهنه‌کاران سیاست ایران، به ویژه آنان که

و دیوار شکاف برداشته، از دل‌های شکسته و پردرد و حریمی که در امان نخواهند ماند، خبر می‌دهد. همانطور که تنور خاموش و کندوی نیمه‌کاره، خشکیده و ترک خورده، نه تنها نشانگر درد گرسنگی و فقدان ذخیره غذایی است، بلکه به عنوان نماد کدورت و رنجش و رو به انهدام رفتن خانواده نیز می‌تواند تلقی شود. حزن و دلمردگی، یاس و افسردگی، بار سنگین تاسف‌ها و غصه‌ها و افکار تیره‌ای که در ذهن اعضای خانواده سلوچ رخنه می‌کند با استعاره «زیر لایه ضخیمی از غبار» به بیان می‌آید؛ غباری که نور امید را در دل افراد خانواده محو می‌کند و تیرگی و سیاهی را جانشین آن می‌سازد. «هجرت سلوچ، سوای آنکه حکایت از میل به نوشدگی و تولد دوباره او دارد - که این البته با پرواز سلوچ بر فراز رود شور، و حضور مداومش در خیال مرگان، معنا پیدا می‌کند - عینی‌ترین و طبیعی‌ترین عکس‌العمل روستایی بی‌زمینی است که می‌خواهد آبرومندانه و شرافتمندانه زندگی کند و برای نیل به این مقصود، نیاز به کار دارد و چون کار نمی‌یابد، بناچار زن و فرزند خود را رها می‌کند تا خود را از شرم سرافکنندگی در مقابل آنان برهاند. شاید از این جهت که کار در بسیاری از آثار دولت‌آبادی به عنوان اصلی‌ترین ضرورت بقای شخصیت‌های داستانی تجلی می‌کند و رفته رفته به نمادی از غرور و غیرت تبدیل می‌شود» (قربانی، ۱۳۷۳، ۴۲).

کنشهای عباس (بزرگترین فرزند خانواده) بسیار شگفت‌انگیز و دیدنی است. حرص و مال‌دوستی او به قدری زیاد است که در یکی از صحنه‌های داستان مشتی سکه آغشته به تاپاله خشک را، در بازی قمار می‌بلعد و تمام شب از دل درد و اسهال نمی‌خوابد.

تا نهادهای روستایی مطابق با انتظارات از پیش تعیین شده عمل کنند و اگر مقامات روستایی و در راس آنها کدخدا، به هر دلیل از همکاری سرباز می‌زدند، بلافاصله توسط ژاندارمها از سمتشان کنار گذاشته می‌شدند. کدخدا نقش و تاثیری غیرقابل انکار داشت:

”کدخدا که در رژیم شاه به یک مقام نیمه رسمی تبدیل شده بود، در بیشتر روستاها مجبور بود که بخشی از درآمد خود را به ژاندارمها بدهد و گاهی نیز به کمک همین ژاندارمها، عوارض جدیدی را به روستائیان تحمیل می‌کرد و یا اینکه مقدار مستمری خود را افزایش می‌داد“ (پاپلی، ۱۳۷۱، ۵۰۶).

دولت در سال ۱۳۴۱ علاوه بر حفظ ثبات سیاسی روستاها، برنامه توسعه اقتصادی و اجتماعی گسترده‌ای را با نام ”انقلاب سفید“ آغاز کرد. اصلاحات ارضی بخش محوری این برنامه را تشکیل می‌داد و در پیرامون آن مسائلی از قبیل منابع ملی، بهداشت، آموزش، وضعیت زنان و صنعتی کردن مطرح شد. نهادهای مختلفی از جمله «سپاه دانش»، «سپاه بهداشت»، «سپاه ترویج و آبادانی» با هدف اجرای سریع و متحدالشکل برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی شکل گرفتند. به عنوان مثال باید گفت هدف «سپاه ترویج و آبادانی»، فرستادن مردان تحصیل کرده جوان به روستاها بود، تا بدین وسیله تکنیک‌های نوین کشاورزی را به دهقانان بیاموزند و در ساختن خانه و جاده و پل به روستاها کمک کنند.

”بدین ترتیب قشر تازه‌ای در روستاها پیدا شدند که با افزارهای مکانیکی خود (تراکتور، کمپاین، تلمبه آب و مانند اینها) کرایه کاری می‌کردند؛ به این معنا که آن را به دهقانان صاحب زمین در مقابل مقداری نقد یا جنس به کرایه می‌دادند. دهقانان ثروتمند اکثراً حالت دوگانه‌ای یافتند و علاوه بر اینکه با افزارهای خود زمین‌های ملکی

پایگاه قدرتشان در زمینداری بود، او را بر آن داشت که با جابجایی در منافع و عایدات مادی رجال سیاسی، پایه‌های قدرت خود را تثبیت کند. شاه پهلوی که به مدد نسبی سال‌های ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۴ توانسته بود علاوه بر تحکیم پایه‌های قدرت خود، نوسازی زیرساخت‌های اقتصادی را آغاز کند، امیدوار بود با کاهش اقتدار ملاکین و خرده مالک‌ها، بخشی از ارزش افزوده بخش کشاورزی و نیروی کار این بخش را به سوی شهرها گسیل کند تا کار صنعت رونق بیشتری بگیرد.

”طرح و اجرای اصلاحات ارضی وقتی انجام گرفت که نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق با کودتا درهم شکسته شد. طرح اصلاحات ارضی در آغاز دهه ۴۰ به اجرا درآمد که زمینداران را واداشت زمین‌ها را با واسطه بانکها به کسانی که روی زمین کار می‌کنند بفروشند و پیشنهاد می‌شد که سرمایه‌های حاصله را در شهرها به کار بیندازند“ (دولت‌آبادی، ۱۳۸۳، ۳۱).

نخستین هدف و دستاورد عمده اصلاحات ارضی در دهه ۱۳۴۰، از میان برداشتن روابط سنتی ارباب-رعیتی و تبدیل رعایای سهم‌بر به دهقانان خرده مالک و حفظ و حمایت از بهره برداریهای ماشینی بود. دومین هدف این بود که با پرداخت وام‌های بانکی بدون برنامه به کشاورزان، در عمل آنها را تشویق به استفاده از تولیدات مصرفی مورد نظر خود کنند. سومین هدف این بود که با مهاجرت روستائیان به شهرها نیروی کار نسبتاً ارزان برای کارخانه‌ها و صنایع مصرفی مونتاژ فراهم شود. چهارمین هدف تسلط و نفوذ بیشتر بر خرده مالکان بود، زیرا آنها با خارج شدن از عرصه کشاورزی و وارد شدن به میدان فعالیت‌های تجاری و صنعتی یا کشاورزی مکانیزه، هر چه بیشتر با طرح‌ها و برنامه‌ها و ضوابط اداری و مالی رژیم ارتباط پیدا می‌کردند. به علاوه دولت در پی آن بود

مدتی معین یا غیر معین بر اساس مزارعه به آنان واگذار می‌شد" (لمتون، ۱۳۶۲، ۵۱۷).

انبوه رعایای خوش‌نشین و قشری از دهقانان بی‌زمین که به طور عمده بر اثر رشد سریع جمعیت روستایی در دو دهه پیش از اصلاحات ارضی فزونی یافته بود، وضع مشخصی پیدا کردند و در نتیجه نیروی بالقوه‌ای برای مهاجرت به شهرها و یا کار روزمزدی در روستاها آماده شدند. بدین ترتیب اصلاحات ارضی، روابط سنتی ارباب-رعیتی را بر هم زد و زمینه را برای پیدایش انواع بهره‌برداری‌های دهقانی و رشد و توسعه تجاری آماده کرد و انبوه کشاورزان بی‌زمین را به حال خود رها ساخت.

درسالهای پس از اصلاحات ارضی، روستاها از کسب قدرت واقعی در تعیین امور و سرنوشتشان بازماندند، چرا که به قول دولت‌آبادی "یکی از دست یافته‌های اصلاحات ارضی به زیر سلطه کشانیدن و مجذوب کردن خرده مالکان و لایه‌های میانی دهقانی بود و دفع غول ارباب از زمین، که عملاً از درون پوک و پوده شده بود و جابجایی آن در وجوه دیگری از تولید که زمینه‌هایش در اقتصاد و صنعت وابسته، فراهم شده بود و بدین ترتیب این اصلاحات در نظام سنتی زمینداری خلل ایجاد کرد بدون آنکه آینده‌ای برای آن تدارک بینند" (چهلتن، ۱۳۸۰، ۱۶۱).

این اصلاحات، به دلیل اشکالات حاصل از کم‌آبی و عدم توانایی برای پرداخت وام و نداشتن تکنیک لازم جهت کشت و زرع، اساساً نتوانست تغییر چندانی در الگوی توزیع زمین بدهد. از طرف دیگر خشکسالی‌های مداوم، فقر روستایی، ضعف تکنولوژی، بیکاری، آشنایی با زندگی جدید و رسوخ وسایل ارتباط جمعی (راديو و تلویزیون و تلفن)، عوامل مهاجرت بی‌رویه را افزود.

خویش را کشت کردند، آنها را به دهقانان متوسط و فقیر نیز کرایه دادند" (مومنی، ۱۳۵۹، ۳۳۵).

از سال ۱۳۴۲ تا انقلاب ۱۳۵۷، دخالت دولت در روستاها از طریق سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی متنوعی به طور ثابت و مستمر افزایش پیدا کرد. "اربابان غائب دارای دو دسته نماینده در سطح روستا بودند که منافع آنها را حفظ می‌کردند: ۱- مباشران ۲- کدخدایان" (لهسایی زاده، ۱۳۶۸، ۱۲۵). مباشران و کدخدایان، به امید این که از حمایت دولت برخوردار می‌شوند واسطه‌ای بین روستائیان و کارگزاران دولتی شدند، چرا که دارای روابط خوبی با مقامات محلی و ولایتی بودند. زمین‌داران بزرگ - ساکنان واقعی روستا - هم به مفسران و مجریان سیاست‌های دولت در مناطق روستایی تبدیل شدند. مهمترین هدف این اقدامات تسلط بر روستاها از طریق برنامه ریزیهای پیچیده و چندلایه و تمرکز قدرت در مرکز (پایتخت) کشور بود.

خرده مالکان که از دهقانان مرفه بودند در روستاها ماندند و به طور نسبی، اراضی قابل ملاحظه‌ای را در اختیار گرفتند، آنان یا از قدیم این اراضی را مالک بودند و یا از طریق خرید اراضی رعایای فقیر و بدهکار، زمینهای خود را وسعت داده بودند. در واقع می‌توان چنین استنباط کرد که دهقانانی که بیشترین زمین را در اختیار داشتند، در دوره پس از اصلاحات ارضی، بر حیات سیاسی روستاها حاکم شدند.

"باید دانست که اکثریت مطلق روستائیان ایران را خرده مالکان - که اقلیت کوچکی بیش نبودند - تشکیل نمی‌دادند، بلکه این اکثریت عبارت بودند از زارعان سهم‌بر و رنجبران بی‌زمین. این دسته نیز بی‌زمین بودند اما به موجب پیمانی کتبی و غالباً شفاهی مقداری زمین برای

سال از وضعیت یک شهر سنتی فئودالی، به یک دهکده نابهنجار بزرگ آسفالت‌ه‌ پر از دود اتومبیل، رخ عوض خواهد کرد." (دولت آبادی، ۱۳۸۳، ۱۸). شکست اصلاحات در واقع نشان داد که:

۱- قدرت کدخداها نه مبتنی بر مشروعیت مردمی، بلکه ناشی از تهدید مستقیم زور و اجبار بود.

۲- اولویت نخست کارگزاران دولتی کارکرد سیاسی بود و نه نتایج اقتصادی و اجتماعی.

۳- اساس تولیدات اقتصادی و زمین داری از بین رفته و جامعه ایران بیش از همه وابسته و چشم به راه کشورهای همسایه و غیر همسایه شده است.

»

«

در داستان "جای خالی سلوچ"، ماجرای اصلاحات ارضی این گونه آغاز می شود که خرده مالکان روستای زمینچ، تصمیم می گیرند با گرفتن وام از دولت، دستگاه های نوین کشاورزی را وارد ده کنند و در عوض زمین های روستائیان را به قیمت ارزان خریداری کنند. بیشتر روستائیان برای رهایی از رنج کشاورزی سنتی در عوض دریافت مقداری پول بدین کار رضایت می دهند. هدف اصلی بزرگان ده، پسته کاری است و رهایی از رنج بی آبی و خشکسالی و شیوه های کشاورزی سنتی و روی آوردن به روش های نوین از جمله کار با تراکتور و موتور آب. مردمان زمینچ و به خصوص جوانان پرشور روستا برای کسب درآمدی ثابت، در پی به دست آوردن شغلی مناسب -اگر چه کم درآمد- از طرح های دولت استقبال می کنند:

"ابراو روی رکاب می ایستاد و زلف هایش را به باد می داد. پلک هایش را به هم نزدیک می کرد و از اینکه

رژیم که تحت این اصلاحات، تظاهر به عدالت اقتصادی و اجتماعی می کرد، با مخالفت ملأک ها و زمین داران روبرو شد. شاه در ایده هایی به دور از واقعیت های اجتماعی و اقتصادی براین باور بود که دیدگاه های او درباره آینده جامعه روستایی به بهترین وجه به نفع دهقانان تمام خواهد شد، در حالی که عملاً چنین نشد. بنابراین در آستانه انقلابی که به سرنگونی نظام سلطنتی انجامید، اکثریت روستائیان به هیچ وجه تحت پوشش برنامه های متعدد توسعه در نیامده بودند و از دسترسی به خدمات اولیه اجتماعی اساسی مثل آموزش و بهداشت محروم ماندند. همین امر منجر به مهاجرت گسترده روستائیان به شهر شد. دولت آبادی در نقد اصلاحات ارضی رژیم شاه می گوید:

"وقتی بناسست ساخت و بافت یک نظام کهن چند هزار ساله درهم بریزد، لازمه منطقی اش داشتن طرحی عملی و همه جانبه است، از نظمی که باید جایگزین آن شود. اما تجربه نشان داد که نظریه پردازان «انقلاب سفید»، بیشتر کارگزار اجرایی آن بودند و لاجرم فکر نکرده بودند که با وجود زمینه های ناچیز تولید و فقدان صنایع پایه، هجوم تاریخی این روستائیان به شهر را چگونه می باید راهجویی کرد. فکر می کنم در اروپا، طبیعت انقلاب صنعتی، جابجایی جمعیت را برحسب نیاز های تولید و توسعه مهار و تنظیم کرد، اما در کشور ما انقلاب صنعتی رخ نداده بود. پس مردمان روستایی ما به شهرها نمی آمدند تا جذب تولید صنعتی شوند. آنها به ناچار با تقدیر خود به شهرها روی آورده بودند و همچنان روی به شهر دارند. مشاهدات من می گوید، در طول یازده ماه از سالهای ۷۱-۷۰، بیست و پنج خانواده جوان، فقط از یک روستای کمتر از صد خانوار، بنه کن، روانه تهران شده اند؛ نتیجه اینکه تهران در طول هفتاد

با آمدن تراکتور به روستا، نیروهای کشاورزی حیوانی (گاو و اسب والاغ و شتر) جای خود را به نیروهای جدید مکانیکی می‌دهند:

“با اینکه زمین‌های بلوک زمینج یک کاسه نبود و در اصطلاح خرده مالکی بود، تراکتور میرزا حسن بازار کار گاوها را داشت سرد و بی رونق می‌کرد. آن کس که توانسته بود -حتی- هم اندازه کرایه تراکتور وام زراعی بگیرد، یوغ و خیش را به کناری انداخته بود. پس کمتر از پیش دیده می‌شدند گاوها یا الاغ و شترهایی که خیش و میاری در پی بکشند و پیرمردی، مردی دسته‌میار در دست به دنبالشان روان باشد. خیش‌های شقی تراکتور دل و روده خاک را بیرون می‌ریخت و علف‌های هرزه را قلوه‌کن می‌کرد. چنین کاری از پرزورترین گاوه‌های سیستانی هم بر نمی‌آمد. آخر، زور گاو حدی دارد. اما زور تراکتور میرزا حسن، به گمان ابرو حدی نداشت!” (ص ۳۰۸).

طرح کشاورزی مکانیزه که با آمدن تراکتور آغاز شده بود، به دلیل خشکسالی و بی‌پولی با شکست مواجه می‌شود. تراکتور از کار می‌افتد و ابرو بیکار می‌شود. کم‌کم اختلاف بین روستائیان بالامی‌گیرد. ذبیح‌الله (برادر زاده کربلایی دوشنبه) ارونه سردار را به درون مادر چاه قنات می‌اندازد. سردار با ذبیح‌الله درگیر می‌شود و ژاندارم‌ها هر دو را دستگیر و روانه زندان می‌کنند. “مسعود بیزار گیتی” معتقد است:

“دامنه رفرم ارضی شاه، که در حقیقت بیچاره کردن و به فقارت کشاندن هر چه بیشتر روستائیان بود، بس گسترده‌تر از روستای زمینج می‌باشد و این نکته را هر هنرمندی به خوبی درمی‌یابد. از این دیدگاه، دولت‌آبادی در رمان، خود نه تنها به روستای نوعی زمینج اشاره دارد، که فرد فرد شخصیت‌های رمان او، نوع‌هایی

بر صد و بیست اسب سوار شده و می‌تازد، کیف می‌کرد. حقوق، سر ماه به سر ماه. دیگر گدا بازی مزد گرفتن، کلافه‌اش نمی‌کرد: نیم من جو، ده سیر آرد گندم و هفت قران پول! بابت کاری که می‌کرد، سر ماه چشمش به چهار تا اسکناس درشت می‌افتاد. بگذار هر کاری حسابی و کتابی داشته باشد. آدم بداند دخل و خرجش چیست؟ روی هوا و به امید باد بیابان که نمی‌شود راه رفت!” (ص ۲۳۷).

هرکس به فکر منافع خود است، عباس درصدد به دست آوردن پول، ابرو در آرزوی سوار شدن بر تراکتور، کربلایی دوشنبه به امید رابطه با مقامات دولتی، میرزا حسن به فکر سودجویی و برخی مانند داماد آقا ملک به دنبال بالا کشیدن پول‌ها هستند. موتور آب و تراکتور بدون مطالعه و بررسی کارکردهای آن و بدون آنکه مردم اطلاعی از آن داشته باشند وارد روستا می‌شود:

“مراد گفت:

-خیرش را صاحبانش ببینند! اما می‌گویند هر تراکتوری کار صد تا مرد را می‌کند؟  
-صد تا چی هست؟ همین تراکتور اینها صد و بیست اسب زور دارد. تازه زیاد هم بزرگ نیست.  
مراد پرسید:

-راستی این جانور‌ها را کجا درست می‌کنند؟  
ابرو ماند. تا حالا به این فکر نکرده بود.  
-پولش چه قدر می‌شود؟ لابد سر به خدا تومن می‌زند؟  
!

-لابد این پولها یک جوری باید از روی همین زمین‌ها فراهم بیاید دیگر، نه؟ ببین پول زحمتکشی ما به جیب که می‌رود؟” (ص ۲۳۲).

۲- تقابل ارزش‌های اصیل سنتی با ارزش‌های جدید مادی؛ به عبارتی دیگر تقابل سنت و مدرنیته.

۳- بحران‌های اقتصادی، معیشتی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی.

۴- بی‌پناهی، درماندگی و مرارت زنان و دختران در جامعه روستایی.

۵- نابرابری‌های بخشی و فضایی و پیدایش بی‌کاری، ناداری، فقر شدید، حاشیه‌نشینی (ر. ک. چلبی، ۱۳۸۲، ۲۱۹).

۶- از بین رفتن ارزش‌های کیفی و کمی (دینداری و علم‌آموزی) و رواج انحرافات اخلاقی (دروغ‌گویی و چاپلوسی).

۷- خلاءهای عاطفی و روحی و روانی جامعه روستایی.

۸- عدم تناسب سنت‌های رایج و عرفی در جامعه (از جمله سنت‌های بومی و محلی، ایلیاتی، تاریخی و حماسی) با زندگی امروزی.

«اهمیت نقد جامعه‌شناختی از این جهت است که می‌تواند به ما کمک کند تا از ارتکاب اشتباه در زمینه ماهیت اثر ادیبی که پیش روی داریم، مصون بمانیم و این کمک از طریق روشن ساختن کار آن اثر و یا قراردادهایی که با توجه به آنها، برخی جنبه‌های اثر فهمیده شود، تحقق می‌پذیرد» (دیچز، ۱۳۶۹، ۵۵۲). اهمیت دیگر آن، ارزش‌هایی است که از طریق اثر ادبی بویژه رمان، مطرح می‌شود و در نظر یک ملت، یک طبقه، یک گروه و یک فرد، مهم جلوه می‌کند (ر. ک. هوف، ۱۳۶۵، ۴۲).

رمان «جای خالی سلوچ» از جمله مهمترین و جدی‌ترین آثاری است که در ادبیات داستانی معاصر در

هستند که در همه نقاط روستایی ایران یافت می‌شوند و این امری بسیار طبیعی است. نویسنده، چهره‌هایی روستایی را (مالک، خرده‌مالک، کارگر، کشاورز، کشاورز بی‌زمین و ...) با توانمندی خاص خود، در سیماهای فردی سلوچ، مرگان، علی‌گناو، مولامان، کدخدانوروز، کربلایی دوشنبه، سالار عبدالله، ذبیح‌الله و ... می‌آفریند (بیزارگیتی، ۳۰۵، ۱۳۶۹).

در نتیجه «اصلاحات ارضی عملاً به ضد و به نفعی خودش منجر شد، هم به ضد تاریخی خودش و هم به نفعی ماهوی خودش. به ضد تاریخی خودش. در این معنا که می‌خواست خنثی‌کننده تضاد و پویش جامعه دهقانی باشد، اما در عمل به انقلاب ضد شاه منجر شد. به نفعی ماهوی خودش منجر شد در این معنا که زمین بدون مرد ماند و بایر شد و ما همچنان چشم به خط خلیج داریم تا کشتی‌های کرایه‌ای، برایمان گندم و برنج بیاورند؛ و شما این رابطه وسیع در سطح یک کشور پهناور با سابقه دیرینه کشاورزی را پیوند دهید با پایان داستان سلوچ که عباس، نیروی مسخ و تباہ شده و یکی از معدود عناصر باقی مانده در زمینج، طرح کار آینده خود با پیرزنی عقیم را چنین می‌ریزند که در کنار گشودن یک شیره کش‌خانه، آرد گندم از شهر خریداری کند، بیاورد ده و به اهالی بفروشد! که آن آرد بدون شک از زمین و از آسیاب خودی به دست نیامده و لابد با پول نفت خریداری شده است» (چهلتن، ۱۳۸۰، ۱۶۲).

علاوه بر مسئله اصلاحات ارضی مسائل دیگری را باید در شناخت رابطه این رمان با جامعه عصر نویسنده مد نظر داشت. مهمترین این مسائل عبارتند از:

۱- تشدید تضاد طبقاتی و تفکیک جامعه روستایی در دو طیف فقیر و غنی.



توانسته باشد به قدرت دولت‌آبادی، زندگی دشوار و رنجبار کویری و روستایی را از دیدگاه جامعه‌شناسی و تاریخ وصف کند. وضع طبیعی روستا، سلسله مراتب آن، زراعت، وضع قنات و آبیاری، چگونگی خاک و بذر پاشیدن و درو، مهاجرت جوانان از ده، وضعیت طبقاتی، جامه، خوراک، پیشه‌ها، خانه و آداب و پیش‌های روستائیان و ... در «جای خالی سلوچ» و دیگر آثار دولت‌آبادی به خوبی تجسم یافته. طبیعت و جامعه‌شناسی، جغرافیا و جغرافیای انسانی با دقت به وصف آمده. اینها جهاتی از واقعیت فئودالی و عشایری ایران چند دهه پیش است که نویسنده کلیدر در آن زاده شده و بالیده و تلخی‌های آن را با پوست و گوشت خود لمس کرده است» (دستغیب، ۱۳۷۸، ۱۲۰).

، میریام، (۱۳۸۰)، رمان به روایت رمان نویسان، ترجمه علی محمد حق شناس، تهران، نشر مرکز. ، روبر، (۱۳۷۴)، جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمه مرتضی کتبی، تهران، انتشارات سمت. ، رابرت، (۱۳۸۳)، ساختارگرایی در ادبیات، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، نشر آگاه. ، مسعود، (۱۳۶۹)، خلاقیت در بازتاب واقعیت (مقاله)، چیستا، سال ۸، ش ۲.

ع محمد حسین، (۱۳۷۱)، کوچ نشینی در شمال خراسان، ترجمه اصغر کریمی، مشهد، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی. ، جان، (۱۳۶۶)، شیوه تحلیل رمان، ترجمه احمد صدارتی، تهران، نشر مرکز. ع محمد علی، (۱۳۰۱)، یکی بود یکی نبود، آلمان، نشر آرش.

طرح مسائل و موضوعات اجتماعی جامعه روستایی نوشته شده است، تاکید نویسنده بر این است تا نشان دهد رمان نوعی «وقایع نامه اجتماعی» است که جامعه زمان خود را باز می‌نمایاند و برای ارائه چنین تفکری حتما نیاز به جامعه‌شناس بودن نیست؛ بنابراین به جای آنکه همسانی واقعیت اجتماعی و محتوای ادبیات داستانی را مطرح کند، این همسانی را در ساختار محیط اجتماعی و شکل داستانی ارائه می‌دهد. او نخست ساختارهای گویای ماهیت اثر را تعیین می‌کند و سپس به جستجوی هم‌تاییها و ارتباط‌های گویا با ساختارهای فکری و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی دوران وقوع رخدادهای داستان می‌پردازد.

دولت‌آبادی موقعیت زن روستایی را در برخورد با مشکلات اولیه زیستی و همچنین چالش میان مردمان روستا به خوبی به تصویر کشیده است. شخصیت اصلی رمان (مرگان) در جستجوی کلیدی است که از دست رفته و این در اثر گسستی است که در جهان پیرامون او بوجود آمده، از درون هستی او عبور می‌کند و او را به تب و تاب و در جستجوی راه حل می‌افکند. مشکل او مشکل فردی نیست، مشکل تمام زنان جامعه روستایی است که در جنگل انبوه و تیره زندگی برای رسیدن به آرامش در تکاپو هستند.

در کل می‌توان گفت رمان «جای خالی سلوچ» به منزله دایره‌المعارفی است پر از اطلاعاتی درباره آب و خاک و گیاه و آداب و رسوم و فرهنگ و خصوصیات فرهنگی و اجتماعی روستاهای خراسان که نویسنده آن، مجموعه ارزشمندی از اطلاعات جامعه‌شناسانه را در آن گردآوری کرده است. این رمان، برگردانی از زندگی روزمره است که واقعیات و حقایق زندگی در آن مطرح می‌شود. «در ادب معاصر ما شاید کمتر نویسنده‌ای

محمد، (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی رمان فارسی (مقاله)، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، تابستان و پاییز.

محمدرضای، (۱۳۷۳)، نقد و تفسیر آثار محمود دولت‌آبادی، تهران، نشر آروین.

ویلفرد و دیگران، (۱۳۷۶)، مبانی نقد ادبی، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، نشر نیلوفر.

لوسین، (۱۳۷۱)، جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمه محمد جعفر پوینده، تهران، نشر هوش و ابتکار.

اک.س، (۱۳۶۲)، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، مرکز انتشارات علمی فرهنگی.

عبدالعلی، (۱۳۶۸)، تحولات اجتماعی در روستاهای ایران، تهران، نشر توس.

والاس، (۱۳۸۲)، نظریه‌های روایت، ترجمه محمد شهبان، تهران، نشر هرمس.

باقر، (۱۳۵۹) مسئله ارضی و جنگ طبقاتی در ایران، تهران، نشر نو.

جمال و میمنت میرصادقی، (ذوالقدر) (۱۳۷۷)، واژه‌نامه هنر داستان نویسی، تهران، نشر کتاب مهناز.

فریدون، (۱۳۸۷)، جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی، تهران، انتشارات سمت.

رنه و آوستن وارن، (۱۳۷۳)، نظریه ادبیات، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

ع گراهام، (۱۳۶۵)، گفتاری درباره نقد، ترجمه نسرین پروینی، تهران، انتشارات امیرکبیر.

ع مسعود، (۱۳۸۲)، جامعه‌شناسی نظم (تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی)، تهران، نشر نی.

امیر حسن و فریدون فریاد، (۱۳۸۰)، ما نیز مانند مردمی هستیم (گفتگو با محمود دولت‌آبادی)، تهران، نشر چشمه و فرهنگ معاصر.

عبدالعلی، (۱۳۷۸)، نقد آثار محمود دولت‌آبادی، شیراز، نشر ایما.

شیریندخت، (بی تا)، منشاء شخصیت در ادبیات داستانی، بی‌جا، بی‌نا.

محمود، (۱۳۷۴)، جای خالی سلوچ، چاپ ششم، تهران، نشر چشمه.

محمود، (۱۳۸۳)، قطره محال اندیش، تهران، نشر چشمه و فرهنگ معاصر.

دیوید، (۱۳۶۹)، شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه محمد تقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات علمی.

ع میشل، (۱۳۸۶)، جامعه‌شناسی ادبیات داستانی (رمان و واقعیت اجتماعی)، ترجمه نسرین پروینی، تهران، انتشارات سخن.

عبدالحسین، (۱۳۶۹)، نقد ادبی، (دو مجلد)، تهران، نشر امیرکبیر.

ع ویکتور، (۱۳۷۷)، درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات (مجموعه مقالات)، ترجمه محمد جعفر پوینده، تهران، انتشارات نقش جهان.

کتایون، (۱۳۸۲)، رمان درخت هزار ریشه، ترجمه آذین حسین زاده، تهران، نشر معین و انجمن ایرانشناسی فرانسه.

عسگر، (۱۳۸۶)، سیر نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی ادبیات (مقاله)، مجله ادب پژوهی، زمستان و بهار، ش ۴.